

## چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟

حمیدرضا اردستانی رستمی<sup>۱\*</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳)

### چکیده

مثلاً «شاهنامه آخرش خوش است» از پرآوازه‌ترین مثل‌ها در فرهنگ ایرانی است. هنگامی که برای کسی امری ناخوش رخ می‌دهد و دیگری بدان خشنود است، این سخن در واکنش به آن به‌کار می‌رود. می‌دانیم که شاهنامه با تازش تازیان به ایران به پایان می‌رسد، پس چگونه است که پایان آن را خوش پنداشته‌اند؟ در پاسخ، گروهی «خوش» را در معنای تهکمی، یعنی ناخوش دانسته و گروهی دیگر «خوش» را معنای اصلی واژه پنداشته‌اند. نگارنده از یک سو احتمال می‌دهد که پایان خوش شاهنامه به کینه‌کشی از کُشنده یزدگرد سوم بازمی‌گردد. در باور ایرانی، انتقام از کُشنده شاه واجب و مقدس بوده است و آشکارا این امر در جاهای گوناگون شاهنامه دیده می‌شود. پس از آن رو که بیژن ماهوی سوری را می‌کشد و بدین‌سان انتقام خون یزدگرد را می‌گیرد، پایان شاهنامه را خوش پنداشته‌اند. از سوی دیگر، این مثل پرآوازه را می‌توان از جمله ادبیات آخرالزمانی (پیشگویی استقرار دوباره قدرت ایرانیان) پنداشت که پس از سرنگونی صفویان به‌دست بیگانگان، در میان مردم رواج یافته است؛ چنان‌که با سقوط ساسانیان این گونه ادبی مرسوم می‌شود.

واژه‌های کلیدی: آخر شاهنامه، خوش، ناخوش، تهکم، یزدگرد سوم، انتقام، ادبیات آخرالزمانی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول (نویسنده مسئول).

\* H-ardestani\_r@yahoo.com

## ۱. مقدمه

«شاهنامه آخرش خوش است» از پرآوازه‌ترین مثل‌های فارسی است. این مثل در زبان عامیانه به شکل «شاهنامه آخرش خوشه» به کار می‌رود (شهری، ۱۳۸۴: ۳۸۸) و آن را با مثل «جوجه را آخر پاییز می‌شمارند» و سخن «این هنوز اول عشق است، اضطراب مکن» (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۴: ۶۶۲) سنجیده‌اند. علی‌اکبر دهخدا (۱۳۶۳: ۱۰۱۲/۲) نیز با آوردن بیتی از شاعری که گفته است:

دریدی تو ناکرده گزجامه را      نخواندی تو پایان شاهنامه را

می‌گوید مفهوم مصراع دوم این بیت مترادف مصراع نخست است. او مثل معروف را جایگزین این دو بیت عربی «یا راقِدَ اللَّیْلِ مَسْرُوراً بِأَوَّلِهِ / إِنَّ الْحَوادِثَ قَدْ یَطْرُقُنَّ اسحارا // لا تفرَحَنَّ بِلَیْلِ طابِ أَوَّلُهُ / فَرَبَّ آخِرِ لَیْلِ أَحَجَّ النَّارا» در تاریخ بیهقی (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۳۴) دانسته است.

آنگاه که امری ناخوش برای ما روی می‌دهد و دیگری بدان خشنود است، درکنایه به او می‌گوییم: «شاهنامه آخرش خوش است»؛ یعنی منتظر باش و نتیجه خوب کار من را ببین. البته روشن است برای طرف مقابل آن امر نیز ناخوش خواهد بود؛ بنابراین «این جمله در موردی به کار می‌رود که از طرف صحبت خواسته می‌شود، به انتظار نتیجه امری از شتاب‌زدگی در صدور حکم قطعی خودداری کند. از مفاد ضمنی مثل چنین برداشت می‌شود که نتیجه هم شاید بر وفق منظور مخاطب نباشد» (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۵۳؛ انوری، ۱۳۸۴: ۶۹۴/۲-۶۹۵). پس این مثل هنگامی به کار می‌رود که «انسان بخواهد به مخاطب خودش بگوید که در کاری شتاب نکند و پیش از قضاوت در باب آن، ببیند آخر کار چه خواهد شد» (امیدسالار، ۱۳۹۴: ۶۱). محمدعلی جمال‌زاده (۱۳۴۴: ۵) هم این مثل را در معنای درخواست بردباری از مخاطب می‌داند؛ اما محمدعلی فروغی (۱۳۶۹: ۶۲۵) آن را به معنی «از درازگویی گذشتن» و «نتیجه را بازگو کردن» به کار برده است که چندان به معنای یادشده نزدیک نیست.

امیدسالار پس از این، با ذکر دو بیت<sup>۱</sup> از فتح‌نامه نایبی (یغمایی، ۱۳۶۸: ۱۹۱) که در آن پایان شاهنامه خوش پنداشته شده است، بر آن می‌شود که چون این مثل در هیچ‌یک از متن‌های کهن نیست و تنها در شعر شاعران متأخر، همچون یغمایی ورود یافته، پس

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

کم‌وبیش جدید است. او به این نتیجه احتمالی می‌رسد که این مثل در متن‌های کهن فارسی نیامده و در همین روزگار اخیر، دوره صفوی یا قاجار، وارد فضای ایران شده است. در زمان صفوی و به‌ویژه قاجار، مبلغان مسیحی در ایران نفوذی گسترده یافتند و شاید این عبارت از متن‌های مقدس مسیحی یا کلیمی به ادبیات عامیانه فارسی وارد شده باشد.

مضمون مثل در یکی از کتب *تورات* موجود است و بعید نیست که از همین منبع به فرهنگ ایران راه یافته باشد. در کتاب *جامعه تورات* (باب هفتم، فقره ۸) آمده است که انتهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر (امیدسالار، ۱۳۹۴: ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۳).

امیدسالار (همان، ۷۰، ۷۳) واژه «شاهنامه» را در این مثل معروف، نه به معنای *شاهنامه* فردوسی، بلکه کنایه از کتاب یا کاری بزرگ می‌داند و معتقد است چه‌بسا ایرانیان مضمون مثل فارسی را از مثل یادشده در *تورات* گرفته و آن را با افزودن واژه «شاهنامه» بومی کرده‌اند؛ بنابراین باید آن را مثلی عامیانه پنداشت که بی‌پیوند با *شاهنامه* فردوسی است.

پیش از امیدسالار و خلاف نظر او، بیشتر پژوهندگان عبارت مشهور را در پیوند با *شاهنامه* فردوسی و روایت‌های مردمی *شاهنامه* دیده‌اند که پس از این بدان پرداخته خواهد شد.

اگر بپذیریم که این مثل پرآوازه در پیوند با حماسه ملی ایران است، باید پرسید چرا در آن پایان *شاهنامه* خوش پنداشته شده است؟ مگر نه این است که در پایان این اثر، اعراب بر ایرانیان دست می‌یابند و شکوه حکومت ایرانیان به پایان می‌رسد. چگونه ایرانیان این پایان را خوش پنداشته‌اند؟ هدف این پژوهش یافتن پاسخی مناسب برای این پرسش است؛ از همین‌رو در آغاز، پاسخ دیگران به این پرسش را باز می‌گوییم و سپس تفکر غالب این جستار را ارائه می‌دهیم.

اهمیت و ضرورت انجام پژوهش از آن روست که می‌تواند یکی از مشکلات عرصه شاهنامه‌پژوهی را تا اندازه‌ای از بین برد و یا دست‌کم پیشنهادی تازه در این باب مطرح کند.

## ۲. پیشینه پژوهش

اظهارنظرهای پژوهشگران را می‌توان به دو دسته بخش کرد: گروهی که واژه «خوش» را در عبارت معروف در معنی مخالفش، یعنی «ناخوش» می‌پندارد؛ و دیگر گروه که واژه را در همان معنی اصلی خود می‌انگارد.

### ۲-۱. «خوش» در معنای تهکمی (ناخوش)

از میان پژوهندگان شاهنامه، محمد محیط طباطبایی (۱۳۶۹: ۲۵۴) بیان داشته است با نبودن ساسانیان به دست تازیان، روزگاری ناخوش برای ایرانیان رقم می‌خورد و پایان یافتن خوشی آنان، در آخر شاهنامه نیز بازتاب می‌یابد و «شاهنامه فردوسی در اوضاع و احوالی خاتمه می‌پذیرد که ناخوش‌ترین سرگذشت پادشاهان ایران باستان را به پایان می‌رساند».

در این مثل، کلمه «خوش» مدلول «ناخوش» اراده می‌شود؛ به سخنی دیگر، لفظ «خوش» به قصد ریشخند و ضد معنی خود، یعنی «ناخوش» است که آن را در علم بدیع و بیان، صنعت «تهکم» می‌گویند (گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۹۴؛ کزازی، ۱۳۸۱: ۱۰۸-۱۰۹). بر این بنیان، کسی که این مثل را به کار می‌برد به مخاطب می‌گوید: درنگ کن و بنگر که پایان کار مورد نظر، به مانند پایان شاهنامه، برای تو به گونه‌ای ناخوش به پایان خواهد رسید.

به جز محیط طباطبایی، برخی دیگر نیز به این نکته اشاره کرده‌اند. مفتاح (۱۳۳۰: ۳۵)، خالقی مطلق (۱۳۸۶: ۹۷)، سرامی (۱۳۹۲: ۱۶۹-۱۷۰؛ همو ۱۳۹۰: ۱۸۵) و باستانی پاریزی (۱۳۹۰: ۲۴) این مثل را در بردارنده «کنایه تلخ و دردناکی» می‌دانند که برآیند شکست یزدگرد از تازیان است.

در یکی از طومارهای نقالی نیز واژه «خوش» در مثل معروف، در معنی تهکمی پنداشته می‌شود و با کین‌خواهی بهمن از خاندان رستم و آزاررسانی بدانان در پیوند است. در محدوده روایی غالب طومارها، کین‌خواهی بهمن از خاندان رستم آخرین داستان - و در واقع آخر شاهنامه نقالان - است (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۶۳-۹۰۸؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۳۲۹؛ چمن‌آرا، ۱۳۹۴: ۹). در این روایت مردمی آمده است: «برای اینکه [...] مردم

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

بدانند معنی «شاهنامه آخرش خوش است» چیست آنچه را که می‌گویند بهمن، پور اسفندیار، چه کرده است، به‌عنوان یادگار می‌نویسم» (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۰۹/۲). در جایی دیگر از این *طومار* گفته شده است پس از اسیر شدن زال در دست بهمن، بهمن بدو سیلی سختی می‌زند؛ به گونه‌ای که خون از بینی زال جاری می‌شود و «شاهنامه آخرش خوش است» در اینجا معنی پیدا می‌کند که روزی رستم و دیگر پهلوانان در پیشگاه او بودند و امروز او در برابر پور اسفندیار بی‌کس است (همان، ۱۱۴۰/۲؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۳۲۹). پس «خوش بودن آخر شاهنامه» مطابق با روایت نقالان در معنای تهکمی است و به کین‌خواهی بهمن از خاندان رستم، به‌واسطه مرگ پدرش، باز می‌گردد.

باید این نکته را نیز افزود که در نظر برخی، مقصود از پایان ناخوش *شاهنامه*، نه داستان پایانی آن (شکست یزدگرد و ایرانیان از اعراب) که رد *شاهنامه* از سوی محمود غزنوی پس از پایان یافتن آن است (محیط‌طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۵۴-۲۵۶؛ امیدسالار، ۱۳۹۴: ۶۶).

## ۲-۲. «خوش» در معنی حقیقی واژه

در برخی از گزارش‌ها و تفسیرها دیده می‌شود که واژه «خوش» در مفهوم اصلی آن انگاشته می‌شود. محمدعلی اسلامی ندوشن آنجا که درباره فرض نبود *شاهنامه* سخن می‌گوید، اشاره می‌کند این مثل در پیوند با هجوم تازیان به ایران نیست و آنان که این مثل را بر زبان جاری کرده‌اند، به چیرگی نهایی نیروهای اورمزدی ایرانی بر قوای اهریمنی تورانی و نیز پایان خوش این داستان اشاره داشته‌اند. همو (۱۳۸۷: ۲۸، ۳۰) می‌نویسد:

اگر *شاهنامه* نیامده بود [...] دو جبهه نیکی و بدی این‌گونه رودرروی هم قرار نمی‌گرفتند که سرانجام هم به پیروزی نیکی و شکست تبهار خاتمه یابد و آیندگان بگویند: «*شاهنامه* آخرش خوش است»، یعنی سرانجام حق غلبه می‌کند.

روشن است که در پایان *شاهنامه* اعراب بر ایرانیان چیره می‌شوند؛ بنابراین مقصود اسلامی ندوشن از چیرگی نیکی بر بدی، پیروزی کیخسرو بر افراسیاب است. از دید این پژوهنده *شاهنامه*، «خوش» در معنی تهکمی به‌کار نرفته و مقصود آن چنین است:

بنگر! اگرچه سیاوش به فرمان افراسیاب کشته شد، در پایان، کیخسرو انتقام خون سیاوش را گرفت و پایانی خوش برای ایرانیان فراهم شد. محیط طباطبایی نیز به نقل از دیگران، توجیهی دیگر از این مثل دارد که در آن واژه «خوش» در معنی حقیقی خود است. همو (۱۳۶۹: ۲۵۴) می‌نویسد:

روزگار پیش وقتی دوره نقل دوره‌ای کامل از داستان‌های شاهنامه به وسیله نقالان در قهوه‌خانه‌ها و محافل عمومی به پایان می‌رسید، کسانی که در مجلس استماع آن شرکت جسته بودند، جلسه شادباش و صرف شیرینی و شربت در محل نقل تشکیل می‌دادند و از نقال شاهنامه بدین ترتیب قدردانی می‌کردند.

براساس این سخن، مثل معروف می‌تواند برخاسته از خوشی پایان این جلسات شاهنامه‌خوانی باشد که می‌بینیم واژه در معنی اصلی آن استفاده شده است و با داستان پایانی شاهنامه پیوندی ندارد.

محیط طباطبایی (۱۳۶۹: ۲۶۱) در تعبیری که بیشتر او را قانع می‌سازد، «خوش» موجود در مثل را در مفهوم حقیقی آن در نظر گرفته است و می‌نویسد: خواننده شاهنامه با دیدن دیباچه و برخی دیگر از مواضع کتاب که در آن فردوسی محمود غزنوی را ستایش کرده است و سنجش آن با آخر شاهنامه در برخی نسخه‌ها که در آن ستایش محمود دیده نمی‌شود - حتی در نسخه‌هایی چون دست‌نویس توقاپوسرای (۷۳۱ ق)، لیدن (۸۴۰ ق)، مقدمه منشور شاهنامه بریتانیا (۷۶۵ ق) و دست‌نویس قاهره (۷۴۱ ق) هجو او دیده می‌شود (ریاحی، ۱۳۸۹: ۱۴۳؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۰۷-۱۰۸) - و به جای آن، ذکر خیر کسانی چون علی دیلم و بودلف و حی‌بن‌قتیبه را می‌بیند که یاریگر او بوده‌اند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸۶/۸)، به گونه‌ای دچار دوگانگی می‌شود.

این شکر نعمت از مُرده و زنده در دیباچه، با آن شکوه از زندگان مرده‌دل و حق‌ناشناس در خاتمه و این ستایش محمودی [...] با آن ستایش حی‌بن‌قتیبه، عامل خراج توس و مقابله مدح سرشار دیباچه از محمود با هجو آبدار پایان برخی از نسخه‌ها، مراجعه‌کننده به اول و آخر شاهنامه را از شدت تعارض آن‌ها با یکدیگر دستخوش چنین حالی می‌سازد تا از خواننده کتاب که در دیباچه و فواصل با ستایش مکرر محمود و فضل‌بن‌احمد و امیر نصر روبه‌رو شده، بخواهد که صبر کند تا در خاتمه کتاب ذکر خیر و نام و نشان دیگران را به جای اینان در مقام

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

حمایت و یاری و تشویق شاعر بنگرد (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۶۵؛ نیز پرتوی  
آملی، ۱۳۶۹: ۲ / ۶۶۸-۶۶۹).

به سخن دیگر، اگرچه خواننده دیباچه شاهنامه با ستایش محمود روبه‌رو می‌شود و  
این امری ناخوش برای او خواهد بود، در پایان شاهنامه بی‌اعتنایی فردوسی به محمود  
و هجو او گنجانده شده است که سبب خوشحالی خواننده شاهنامه خواهد شد و آن را  
«خوشی آخر» خواهد دانست (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۷۲).

محمود عبادیان (۱۳۸۷: ۱۷) و مهدی قریب (۱۳۶۹: ۲۱۵) نیز گویا واژه «خوش» را  
در مثل پرآوازه، در معنی اصلی آن پنداشته و به سرانجام رسیدن شاهنامه را پایان  
خوش آن دانسته‌اند. قریب (همان‌جا) می‌نویسد:

در اواخر شاهنامه، شاعر نگران مرگ و ناتمام ماندن کار عظیم خویش است [...] و  
سرانجام شاعر آخر کار به‌ظاهر ناخوش شاهنامه خود را با احساسی ژرف از  
امیدی پویا و خوش‌بینی سازنده، حُسن ختام می‌بخشد و ایمان به جاودانه ماندن  
نام خویش را به‌درستی مؤکد می‌دارد: «از آن پس نمیرم که من زنده‌ام» (فردوسی،  
۱۳۸۶: ۲۸۸/۸)؛ پس از آن روی که شاعر برخلاف انتظارش، شاهنامه را به‌پایان  
می‌برد، پایان شاهنامه را خوش پنداشته‌اند.

در این میان، بهروز چمن‌آرا (۱۳۹۴: ۱-۱۴) پایان خوش شاهنامه را در پیوند با سنت  
روایت شفاهی شاهنامه می‌بیند. او می‌گوید در روایتی از نقالان، بهمن به سیستان  
می‌تازد و طی هفت مرحله جنگ، خاندان زال را به بند می‌کشد، فرامرز را می‌کشد و  
پیکرش را به دار می‌کشد. پس از این آذربرزین، پسر فرامرز، وارد داستان می‌شود و  
بهمن را در نهایت می‌کشد (طومار تقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۸۵-۹۰۸). براساس اینکه آذربرزین  
از بهمن کین‌کشی می‌کند پایان شاهنامه خوش پنداشته شده است.

دیک دیویس (۱۳۹۶: ۲۴۷) پایان خوش شاهنامه را در تصرف ایران به دست  
مسلمانان می‌داند و بر این باور است که اگرچه اعراب ایران را تصرف کردند، اسلام را  
برای ایرانیان به ارمغان آوردند و این امر برای ایرانیان خوشایند بوده است. در پایان  
شاهنامه نیز این ماجرا بازتاب یافته است و از همین روی گفته‌اند که پایان شاهنامه  
خوش است.

از میان دیدگاه‌های یادشده، سخن کسانی موجه‌تر به نظر می‌رسد که واژه «خوش» را دارای معنای تهکمی می‌دانند؛ اما آن دیدگاه که مقصود از پایان خوش **شاهنامه** را پیروزی کیخسرو بر افراسیاب می‌داند، درست نیست؛ زیرا آن داستان پیوندی با پایان **شاهنامه** ندارد. همچنین اینکه برخی پایان خوش **شاهنامه** را با پایان خوش مراسم نقالی و شاهنامه‌خوانی در پیوند دانسته‌اند، چندان پذیرفتنی نیست و اگر چنین پیوندی وجود داشت، بهتر بود که گفته می‌شد: «پایان مراسم شاهنامه‌خوانی خوش است». کسانی هم که معتقدند نباید ستایش محمود را در دیباچه جدی گرفت- زیرا در پایان **شاهنامه** او هجو می‌شود و برای خواننده در تضاد با محمود، این پایانی خوش خواهد بود- باید به این نکته توجه می‌کردند که در وجود داشتن هجونا مه تردید است؛ چنان‌که برخی آن را ساختگی (شاپور شهبازی، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۲۴؛ مینوی، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۳؛ شیرانی، ۱۳۶۹: ۱۰۱-۱۵۴) و بعضی نیمه‌مجعول دانسته‌اند<sup>۱</sup> (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۶۷).

### ۳. روش پژوهش

در پژوهش پیش‌رو که بنیادی توصیفی-تحلیلی دارد و داده‌ها به روش کتابخانه‌ای گرد آمده، کوشش شده است که با در نظر داشتن خود **شاهنامه** و پژوهش در پایان آن مثل مشهور توجیه شود (قتل یزدگرد و انتقام خون او). همین‌طور می‌کوشیم با توجه به شکست ایرانیان از اعراب که آن هم در پایان **شاهنامه** رخ می‌دهد، مثل پرآوازه را گونه‌ای ادبیات خوش‌بین به آینده بپنداریم که در آن استقرار دوباره حکومت و فرهنگ ایرانی پیش‌بینی می‌شود. بنابراین می‌توان گفت توجیه مثل در این پژوهش، خلاف بسیاری از دیدگاه‌ها، به پایان **شاهنامه** وابسته است.

### ۴. انتقام خون یزدگرد، پایان خوش **شاهنامه**

نگارنده نیز بر آن است که می‌توان واژه «خوش» را در معنی حقیقی و نه در معنای متضاد آن دانست. البته این معنی از واژه، برآیندی توجیهی است که متفاوت با دیدگاه اسلامی ندوشن، محیط طباطبایی، پرتوی آملی، قریب، عبادیان و چمن‌آراست. برای بیان این دیدگاه بایسته است که به پایان **شاهنامه**، یعنی داستان یزدگرد سوم بنگریم.



چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

#### ۱-۴. چکیده داستان یزدگرد سوم در شاهنامه

پس از آنکه غمّ، سعد و قاص را با سپاهی راهی ایران می‌کند رستم فرخزاد به همراهی لشکرش به دفاع از ایران برمی‌خیزد. عواملی چون بستن آب بر روی ایرانیان و همین‌طور برخاستن گرد سبب کشته‌شدن رستم و شکست سپاه ایران می‌شود. باقی‌مانده سپاه در بغداد به یزدگرد می‌پیوندد. فرخزاد هرمزد، از بیم آسیب‌رسیدن به پادشاه، به وی پیشنهاد می‌کند به بیشه نارون رود. یزدگرد پس از رایزنی با بزرگان، بر آن می‌شود که به خراسان رود، لشکری بزرگ از ترکان فراهم آورد و پس از پیوند با دختری بگپور چین، از او نیز در دفع تازیان یاری جوید. از این گذشته، او به یاریگری مرزبان مرو (ماهوی سوری/ پیشکار شبانان پادشاه) نیز می‌اندیشد که فرخزاد، یزدگرد را از او برحذر می‌دارد و آن بدگوهر را شایسته یاری جستن نمی‌داند؛ اما پادشاه آزمودن وی را بی‌زیان می‌پندارد و بر تصمیم خود پای می‌فشارد. یزدگرد پس از بغداد به ری و از آنجا به گرگان می‌رود، در گرگان به ماهوی نامه می‌نگارد، آنچه را بر او گذشته گزارش می‌دهد و از او می‌خواهد برای جنگ با تازیان آماده شود. همچنین او به طوس نامه می‌نویسد و از او یاری می‌جوید. یزدگرد از آن پس به قلمرو خراسان وارد می‌شود و از نشابور به شهر توس می‌رود. ماهوی سوری که از وجود یزدگرد آگاه می‌شود، به استقبالش می‌آید و اظهار بندگی می‌کند. فرخزاد از ماهوی می‌خواهد که یزدگرد را پاس دارد و خود به ری می‌رود. پس از مدتی، ماهوی آرزوی شاهی می‌کند؛ از همین‌رو، از پهلوانی به نام بیژن که در سمرقند نشست دارد، با نامه می‌خواهد که با رزم‌جستن، شاهی را بهره‌ خود کند و کین نیاکان خود نیز از ساسانیان بستاند. او با دیدن نامه، به وزیرش می‌گوید که اگر به یاری ماهوی با یزدگرد بجنگم، شاه چین مرا سرزنش خواهد کرد و اگر چنین نکنم، ماهوی مرا به ترسیدن می‌نکوهد. وزیر به او می‌گوید: «برسام» را به جنگ بفرست تا او ایرانشهر را تسخیر کند. سپاه ده‌هزارنفری برسام راهی مرو می‌شود و سپیده‌دم بدان‌جا می‌رسد. ماهوی کسی را نزد یزدگرد می‌فرستد تا خبر تازش ترکان را بدو دهد. یزدگرد به جنگ آنان می‌رود، اما پس از مدتی متوجه می‌شود کسی او را یاری نمی‌کند و از نیرنگ ماهوی آگاه می‌شود. او پس از آنکه بسیاری از سپاهیان دشمن را می‌کشد، ناتوان می‌شود و می‌گریزد. ترکان او را

دنبال می‌کنند تا به آسیابی می‌رسد. یزدگرد اسب، گرز، شمشیر و نیام زرین خود را رها می‌کند و بدان‌جا پناه می‌برد. سواران غنائم او را می‌برند و وی را وامی‌گذارند. پادشاه گرسنه و تشنه شب را به بامداد می‌آورد که ناگاه آسیابان وارد می‌شود، در زیبایی او خیره می‌شود و شگفت‌زده از هویتش می‌پرسد. یزدگرد خود را ایرانی‌ای معرفی می‌کند که از تورانیان گریخته است. آسیابان که خسرو نام دارد، خورشی اندک برای او فراهم می‌کند و به خواست یزدگرد برای به‌دست آوردن برسم به راه می‌افتد. مهتری سبب برسم جستن را از او می‌پرسد و خسرو نیز از وجود شخصیتی بزرگ در آسیابش سخن می‌گوید. آن مهتر نیز او را با سوارانی نزد ماهوی می‌فرستد تا وجود او را آگاهی دهد. ماهوی چون ویژگی‌های آن مرد را از آسیابان می‌شنود، درمی‌یابد که او یزدگرد است؛ پس آسیابان را به کشتن یزدگرد تهدید و ترغیب می‌کند. هرچه نزدیکان ماهوی او را پند می‌دهند که از کشتن یزدگرد ساسانی بگذرد، او را در نمی‌گیرد؛ زیرا شبان‌زاده به‌شدت آرزوی پادشاهی در سر می‌پرورد. پس از این، در انجمن شبانه ماهوی تصمیم گرفته می‌شود که پیش از گرد شدن سوار بر یزدگرد، او کشته شود. به همراه آسیابان سوارانی نیز فرستاده می‌شود و سرانجام وی در کمال اکراه و با نفرین بر ماهوی، تهیگاه یزدگرد را می‌درد. او را به آب می‌افکنند، رهبانان او را می‌یابند و به دخمه می‌سپارند. پس از آنکه ماهوی از مرگ یزدگرد آگاه می‌شود، رایزن وی او را بر آن می‌دارد تا خود را وارث تاج یزدگرد بشناساند و بگوید پادشاه، از آنجا که جز دختری ندارد، مرا در جایگاه جانشین خود در هنگام حمله ترکان پذیرفته است؛ بنابراین من پادشاه ایرانم. پس از این ادعا، که البته هیچ‌یک از لشکریان ماهوی آن را نپذیرفتند، سپاهی فراهم کرد، آن را به دست پهلوانی به نام «کرسیون» سپرد تا به رزم بیژن رود و در جایگاه جانشین یزدگرد، سمرقند و چاچ را تسخیر کند. برسام، بیژن را از ماجرا آگاه می‌کند و بیژن بر آن می‌شود که برادر، پسر و یا حتی دختری از یزدگرد بیابد و او را پادشاه ایران کند؛ اما متوجه می‌شود دوره ساسانیان به سر آمده و کشور در دست تازیان است. بیژن به پذیره سپاه ماهوی می‌رود. برسام به دستور بیژن در پی ماهوی تاخت می‌آورد و او را در «ریگ فرب» درمی‌یابد. با کمر بند او را به زمین می‌افکند، دست او را می‌بندد و نزد بیژن می‌برد. بیژن او را بسیار سرزنش می‌کند و از آن پس دست، پا، گوش و بینی

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

او را می‌بُزند، او را بر اسب می‌بندند و می‌کشند. سرانجام، سر او را می‌بُزند و به همراه پسرش در آتش می‌سوزانند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱۰/۸-۴۸۵). بدین سان می‌بینیم که کین یزدگرد ستانده می‌شود.

#### ۲-۴. ضرورت انتقام خون پادشاه در فرهنگ ایران

در این روایت آشکار است که یزدگرد به دست ماهوی کشته می‌شود و سپس بیژن انتقام خون او را می‌گیرد و شاهنامه با یک بیت درباره چیرگی تازیان بر ایرانیان و بیت‌هایی در باب زمان سرودن آن به پایان می‌رسد (همان، ۴۸۵/۸-۴۸۸). آخرین داستان در این اثر داستان یزدگرد است. به اعتقاد نگارنده، از آن روی پایان شاهنامه خوش پنداشته شده است که پس از کشتن یزدگرد، انتقام او گرفته می‌شود و شاهنامه با این کین‌کشی که برای ایرانیان بسیار مهم و «واجد قداست» بوده است (مزدایور، ۱۳۸۷: ۵۳)، به پایان می‌رسد. در باورهای متأخر زردشتی، «پادشاهی» امری مقدس بوده و از آن در کنار «پیامبری» یاد شده است. در *وندیداد*، زردشت از اهورامزدا می‌پرسد که نخست‌بار، دین را به که عرضه داشتی؟ اهورامزدا در پاسخ می‌گوید که دین را نخست به جمشید فرانمودم؛ اما او سر باز زد. پس «آنگاه من که اهورامزدایم، او را گفتم: ای جم! اگر دین‌آگاهی و دین‌بُرداری را از من نپذیری، پس جهان مرا فراخی بخش، پس جهان مرا ببالان و به نگاهداری جهانیان سالار و نگاهبان باش» (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۶۶۶/۲). در دیگر متن‌های زردشتی نیز به همراهی دین و شاهی اشاره شده است: «دین و ملک هر دو از یک شکم زادند [...] هرگز از یکدیگر جدا نشوند» (نامه تنسربه گشنسب، ۱۳۸۹: ۵۱؛ دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۶۲؛ کتاب سوم دینکرد، ۱۳۸۱: ۴۸/۱؛ زهر، ۱۳۷۷: ۹۴-۹۵). پس در دیدگاه زردشتیان، پادشاهی امری پیوندیافته با دین است؛ تاری است با پود دین و «تو گویی که در زیر یک چادرند» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۳۱/۶، ۴۱۱/۸، ۴۵۸). پادشاه همچون دین تقدس دارد و نمی‌توان آن را جدا از دین شمرد. کشتن شاه به کشتن دین می‌ماند و باید انتقام آن گرفته شود؛ از همین رو در شاهنامه می‌بینیم که انتقام گرفتن از کُشندگان شاهان و شاهزادگان ایرانی بسیار اهمیت دارد. مهنوش، از پنددهندگان ماهوی، او را نصیحت می‌کند که از خون یزدگرد بگذرد. این کار او را نادیدن رأی فرجام و بیدادی

می‌داند که گریانش را خواهد گرفت (همان، ۴۵۹/۸). او به فرجام کار گشندگان جمشید، ایرج، سیاوش، لهراسب، اسفندیار، پیروز و هرمزدشاه اشاره می‌کند و این نکته که: «در کینه را خوار نتوان شمرد» (همان، ۴۶۱/۸).

مهرنوش پس از اشاره به این انتقام‌جویی‌ها، به ماهوی هشدار می‌دهد کردار بد تو به زودی دامانت را خواهد گرفت: «تو را زود یاد آید این روزگار» و آنچه تو بکاری، دودمانت خواهند درود و از آن‌ها انتقام کشیده خواهد شد (همان‌جا).

مطابق سخن مهرنوش، اگرچه پس از این یزدگرد به دستور ماهوی کشته می‌شود، عاقبت خوشی در پایان شاهنامه خواهیم دید که همان انتقام خون پادشاه است.

در اهمیت کین‌کشی نزد ایرانیان همین بس که رستم زخم‌خورده نابرادر (شغاد روبه‌مرگ) پس از آنکه فرصت زخم‌زدن به شغاد می‌یابد، سپاس یزدان می‌گذارد:

از آن پس که جانم رسیده به لب      برین کین من برینگذشت شب  
مرا زور دادی که از مرگ پیش      ازین بی‌وفا خواستم کین خویش

(همان، ۴۵۵/۵)

به این نکته نیز باید توجه داشت که در باورهای ایرانی کهن، پیروزی نهایی با نیروی نیکی است و به گونه‌ای این مثل را می‌توان در پیوند با اسطوره‌های زردشتی و باورهای شیعی دید که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

##### ۵. خوشی پایان شاهنامه، گونه ادبی آخرالزمانی

اگرچه محیط طباطبایی (۱۳۶۹: ۸۶) و امیدسالار هر دو به تحقیق خود باور دارند؛ اما مثل پرآوازه قدمتی ندارد و دست‌کم تا دوره صفوی نشانی از آن در متن‌ها نیست، ولی در آن می‌توان اندیشه‌ای کهن دید. باوری که در اوج دشواری‌ها امید به رهایی و رستگاری را از یاد نمی‌برد، چنان‌که وقتی اعراب بر ایرانیان چیره شدند و ایرانیان زردشتی توان پایداری در برابر آنان را از دست دادند؛

مقاومت خود را از طریق ادبیات مربوط به پایان جهان در قرون هشتم و نهم میلادی بروز دادند [...]. زمانی که مسئله مقاومت فروکش کرد، تنها کاری که ایرانیان می‌توانستند انجام دهند، پیشگویی استقرار دوباره حقیقت و عدالت و سرنگونی فاتحان عرب بود (دریایی، ۱۳۸۳: ۹۵).

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

همان‌گونه که در شعری به فارسی میانه با عنوان «برآمدن شاه‌بهرام ورجاوند»، این پیشگویی یا آرزو دیده می‌شود:

از ما بیاید آن شاه‌بهرام ورجاوند از دوده کیان/ بیاوریم کین تازیان/ چون رستم  
[که] آورد یک‌صد کین سیاوشان، مزگت‌ها را فروه‌لیم، بنشانیم آتشان/ بتکده‌ها را  
برکنیم و پاک کنیم از جهان/ تا ویران شوند دروج‌زادگان از این جهان (متون  
پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۹۰-۱۹۱).

در این شعر، روزهایی خوب و امیدوارکننده پیش‌بینی می‌شود؛ روزهایی که در آن نشانی از بیگانه در ایران نیست. مضمون این سخن با آنچه در مثل مشهور آمده است، بی‌پیوند نیست. اگر در داستان پایانی شاهنامه، یزدگرد سوم کشته می‌شود و ایران به دست تازیان می‌افتد (جدا از آنکه انتقام خون پادشاه گرفته می‌شود) امید به آینده در دل ایرانیان نمی‌میرد و رستگاری در زمانی ناآمده پیش‌بینی می‌شود. باری، آنگاه که در میان ایرانیان امید به پیروزی بر تازیان از میان رفت، ادبیات آخرالزمانی مهم‌ترین ابزار بیان آرزوها شد.

شاید بتوان گفت همان‌گونه که پس از شکست ساسانیان ادبیات آخرالزمانی رونق گرفت، پس از سقوط صفویان نیز این مثل رواج یافت. فراموش نکنیم میان حکومت ساسانی و صفوی همانندی‌های بسیاری وجود دارد.<sup>۳</sup> صفویان توانسته بودند یکپارچگی ایران را که پس از حمله تازیان و هجوم مغول و ایلغار تیمور از میان رفته بود، دوباره احیا کنند (صفا، ۱۳۷۲: ۵/۵-۶). شباهت دیگر میان ساسانیان و صفویان طریقه انقراض آن‌هاست. «عاقبت تغییر حکومت ساسانی، درست مانند دگرگونی پادشاهی صفوی به دست مردمی انجام شد که از بیرون و خارج از محیط اعتقادی ایرانیان آمده بودند» (همان، ۳۸/۵). این امر برای ایرانیان دشوار بود، چیره‌شدن قومی بیگانه را سبب تحقیر می‌دانستند و آرزوی بازگشت قدرت و شکوه پیشین را داشتند. این آرمان در ادبیات آخرالزمانی روزگار ساسانی و مثل مشهور دوره صفوی نمایان است. ایرانی مسلمان عصر صفوی، دیگر در پی بهرام ورجاوند و شگفت‌کاری‌های او برنمی‌آید، بلکه مضمون شعر ساسانی را می‌گیرد و در ضرب‌المثلی عامیانه می‌گنجاند؛ مثلی که در آن پیروزی خیر را بر شر نشان می‌دهد و امید می‌بخشد که روزی رستگار خواهیم شد؛ بنابراین مفهوم نهان مثل چنین خواهد بود: همان‌گونه که انتقام خون یزدگرد ساسانی

گرفته شد، انتقام خون شاه صفوی (که همچون شاه ساسانی در نظر مردم منصوب شده خداوند بود) گرفته خواهد شد و عاقبت کار با خوشی به پایان خواهید رسید. اگر بپذیریم **شاهنامه** در مثل معروف، آن گونه که امیدسالار (۱۳۹۴: ۷۰) می گوید، کنایه از کار بزرگ است، می توان آن را با پیروزی نیروهای نیک در پایان جهان در ارتباط دانست که ایرانیان، چه زردشتی و چه شیعه، به این موضوع باور قاطع داشته و دارند. پیش تر بیان شد که سابقه این عبارت نباید به پیش از روزگار صفوی برسد. می دانیم که در عصر صفوی مذهب شیعه در ایران رسمی شد و نیز آگاهیم در این مذهب، منجی گرایی از اصول جدانشدنی است. شاید به شرط پذیرفتن اینکه **شاهنامه** در آن عبارت، به معنی کار عظیم است، بتوان باور به پیروزی نیروی خیر در سرانجام کار را در این مثل دید که هم با آرای شیعیان ایرانی در تناسب است و هم با باورهای ایرانیان باستان. ایرانیان می دانند به هرروی در پایان پیروزی با آنهاست.

#### ۱-۵. پیروزی نهایی اورمزد بر اهریمن در اسطوره های بندهشی

چنان که گفته شد در دیدگاه ایرانی، سرانجام نیروهای خیر بر شر پیروز خواهند شد. این باور در اسطوره های ایرانی به راستی آشکار است. در این اسطوره ها اگرچه در آغاز، پیروزی با اهریمن و نیروهای اهریمنی است، در پایان اورمزد و نیروهای او پیروز خواهند شد. در باورهای بندهشی زردشتی می بینیم با آنکه اهریمن به آفرینش اورمزد می تازد و جهان اورمزدی را می آلاید، در آخرالزمان بازسازی نهایی انجام می گیرد و جهان به شکل زیبای پیش از تازش اهریمن بازمی گردد و هستی اهریمن برچیده می شود (زادسپر، ۱۳۸۵: ۱۰۴؛ دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۶۳-۲۸۲؛ فرنیغ دادگی، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۵، ۳۹-۴۲، ۵۱-۵۴؛ روایت پهلوی، ۱۳۹۰: ۳۱۳-۳۲۶؛ مینوی خرد، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۴).

اورمزد با زردشت پیمان کرده است جهان را دوباره بیاراید و از شر اهریمن رها سازد:

ای زردشت سپیتمان! هنگامی که زمان سر شود، دشمنان چنان نابود شوند، مانند ریشه درختی که به یک شب زمستان سرد که فرا رسد، به یک شب برگ بیفکند. این ده های ایران که من اورمزد آفریدم، دوباره بیاریند (زند بهمن یسن، ۱۳۸۵: ۱۴؛ زادسپر، ۱۳۸۵: ۱۰۴؛ آموزگار، ۱۳۸۷: ۴۴-۴۹، ۷۹-۸۸).

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

آشکارا می‌بینیم که اگرچه خیر برای مدتی در برابر شر تسلیم می‌شود و شکست می‌خورد، این هرگز به معنای پیروزی مطلق شر نیست و درنهایت خیر بر شر چیره می‌شود.

پیروزی نهایی نیکی در *اوستا* نیز دیده می‌شود و می‌توانیم در جدال آذر و اژی‌دهاک<sup>۴</sup> و ایزد تیشتر<sup>۵</sup> و دیو اپوش<sup>۶</sup> آن را ببینیم.

## ۲-۵. پیروزی گذرای اژی‌دهاک و چیرگی نهایی ایزد آذر

آذر، پسر اهورامزدا، دشمن اژی‌دهاک است و ابزار دست اهریمن<sup>۷</sup>. این دو بر سر دست یافتن به فر ایزدی با هم می‌ستیزند. در آغاز اژی‌دهاک آذر را تهدید می‌کند که اگر فر نیافتنی را بیایی، تو را نابود می‌کنم تا نتوانی جهان راستی را روشنایی بخشی. ایزد آذر اندیشناک می‌شود و پا پس می‌کشد. سرانجام، بر اژی‌دهاک چیره می‌شود و فر را از چنگ او می‌رهاند (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۴۹۲/۱-۴۹۳، ۸۴۹/۲-۸۵۰؛ آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۲، ۵۶؛ هینلز، ۱۳۸۶: ۴۷-۵۰، ۸۲-۸۴).

## ۳-۵. چیرگی گذرای اپوش و پیروزی نهایی ایزد تیشتر

بندهای ۱۳ تا ۳۴ تیشتر یشت به نبرد تیشتر با دیو اپوش، دیو خشک‌سالی، اختصاص دارد. تیشتر در سه پیکر و سی شب با اپوش می‌ستیزد.

تیشتر به سه تن گشت: مردتن، اسب‌تن، گاوتن. سی شبانه‌روز در روشنی پرواز کرد. به هر تنی ده شبانه‌روز باران آورد؛ چنان‌که اخترشماران نیز گویند که هر اختری سه تن دارد. هر سرشک آن باران به اندازهٔ تشت بزرگ آبی [بود]، برکشیده و برگشته. همهٔ زمین را به بلندی مردی آب بایستاد [...] اپوش دیو به همانندی اسب سیاه کوتاه‌دنبی به مقابله بتاخت. او تیشتر را یک فرسنگ به ستوهی برانید. تیشتر از هرمزد توان خواست. هرمزد نیرومندی را بر او ببرد. چنین گوید که در زمان، نیروی ده اسب نر، ده شتر نر، ده کوه و ده رود بر تیشتر آمد. او اپوش دیو را یک فرسنگ به ستوهی بتازانید [...] پس چنین گویند که تیشتر [...] آب را برسانید» (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۶۴؛ دوستخواه، ۱۳۷۹: ۳۲۹/۱-۳۵۱).

از آنچه گذشت به آشکارا می بینیم نیکی اگرچه مغلوب بدی می شود، سرانجام بر پلیدی چیره خواهد شد. آنچه در این اندیشه های کهن ایرانی دیده می شود، در ضرب المثلی عامیانه خود را باز می سازد.

## ۶. نتیجه گیری

«شاهنامه آخرش خوش است» از جمله مثل هایی است که بسیار استفاده می شود. آنگاه که کسی نتیجه کاری را برای ما ناخوش می پندارد، در واکنش به او این مثل را به کار می بریم و معنای آن چنین خواهد بود: خواهی دید که فرجام کار من نیکو خواهد بود و دستاورد خوبی خواهد داشت. اما چرا پایان شاهنامه خوش پنداشته شده است؟ در توجیه آن دو دیدگاه است: دیدگاهی که «خوش» را در معنای مخالف آن، یعنی «ناخوش» می داند و نظری که «خوش» را با معنی حقیقی آن بررسی می کند.

کسانی که خوش را در معنای «ناخوش» و به قصد ریشخند می انگارند، داستان تازش تازیان به ایران در پایان شاهنامه را «خوش» پنداشته اند. در طوماری از نقالان، کین کشی بهمن از زال که تنها و بی کس مانده، پایان خوش (ناخوش) شاهنامه نقالان (آخرین داستان آنان کین کشی بهمن از خاندان زال است) است. گروهی دیگر خوش را در معنای حقیقی آن می دانند. اسلامی ندوشن خوش بودن پایان شاهنامه را در پیوند با تازیان ندانسته و بر آن است که این مثل به چیرگی نهایی نیروهای اورمزدی ایرانی بر نیروهای اهریمنی تورانی باز می گردد و اینکه کیخسرو بر افراسیاب غلبه می کند از این روست که پایان شاهنامه خوش انگاشته شده است. در تعبیری دیگر، پایان خوش شاهنامه به پایان جلسات نقالی باز می گردد که شیرینی پخش می کردند و بدین سان نقال را پاس می داشتند. برخی نیز چون محیط طباطبایی و پرتوی آملی معتقدند این مثل از آنجا برخاسته است که اگرچه خواننده دیباچه شاهنامه با ستایش محمود غزنوی رو- به رو می شود و این برای او ناگوار است، در پایان، بیننده بی توجهی و حتی بر بنیاد برخی نسخه های شاهنامه، هجو محمود خواهد بود و از این رو خوشحال خواهد شد. قریب و عبادیان به سرانجام رسیدن شاهنامه را که فردوسی بیم نافرجام ماندن آن را داشته، پایان خوش شاهنامه دانسته اند. چمن آرا بر پایه طومار نقالی شاهنامه که آذربرزین



چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

انتقام خون فرامرز، پدرش، را از بهمن می‌گیرد، پایان شاهنامه را خوش انگاشته است. دیک دیویس نیز تصرف ایران را به دست مسلمانان که در پایان شاهنامه منعکس شده است، پایان خوش شاهنامه می‌پندارد که برای ایرانیان خوشایند بوده است. نگارنده این جستار نیز «خوش» را در مثل پرآوازه، به معنای اصلی واژه می‌داند. در پایان شاهنامه می‌بینیم که ماهوی سوری یزدگرد سوم را می‌کشد. از آنجا که انتقام خون پادشاه ایرانی واجب و مقدس است و سرانجام کین‌گشونده یزدگرد گرفته می‌شود (بیژن، ماهوی را می‌کشد) پایان شاهنامه خوش پنداشته شده است. به این نکته هم باید توجه داشت که این مثل می‌تواند گونه‌ای ادبیات آخرازمانی باشد؛ به این معنی که وقتی ایرانیان (ساسانی و صفوی) از بیگانگان شکست خوردند، در پس روزهای دشوار، به قصد امیدبخشی، گونه‌ای ادبیات را بر بنیان پیش‌گویی و آرزو رواج دادند و این مثل می‌تواند دربردارنده این مفهوم آخرازمانی باشد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. مگر این سخن را نداری به یاد که گفتند پیران دانانهاد  
که شهنامه را فصل آخر خوش است دل‌انگیز و شیرین و بس دل‌کش است
۲. البته برخی نیز کلیت هجونه را پذیرفته‌اند (ریاحی، ۱۳۸۹: ۱۴۲-۱۴۴؛ آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۰۷؛ صفا، ۱۳۸۴: ۱۹۰-۱۹۱؛ ر.ک: خطیبی، ۱۳۹۵).
۳. ساسانیان و صفویان هر دو دین و شاهی را به هم آمیخته بودند و مردم پادشاهان هر دو خاندان را نصب‌شده خداوند می‌دانستند. همین امر سبب شده بود از اصلاحگران و صاحب‌قدرتانی باکفایت که از خاندان شاهی نبودند، به‌هیچ‌روی حمایت نکنند. سرانجام حکومت ایرانیان، چه در عصر ساسانی و چه در دوره صفوی، به دست بیگانگان منقرض شد. از سوی دیگر، همان‌گونه که سیاست‌های انوشیروان در عین قدرت‌بخشیدن به ساسانیان، سبب فروپاشی خاندان آن‌ها شد، سیاست‌های شاه‌عباس صفوی نیز زمینه قدرت و بعدتر زوال صفویان را فراهم آورد. جدا از این همانندی‌ها، پدرکشی و پسرکشی در دو حکومت رواج داشت (صفا، ۱۳۷۲: ۳۳-۳۷).
۴. اژی‌دهاک (Aži.dahāka-) به معنی افعی و مار است (بهار، ۱۳۸۹: ۱۹۰؛ کزازی، ۱۳۸۰: ۱۰).
۵. تیشتر (Tištar) در اوستا: Tištariya- ستاره‌ای است سپید، درخشنده و دورپیدا. او ایزد باران‌آور و دشمن دیو خشک‌سالیِ اپوش است و یشت هشتم از اوستا بدو تعلق دارد (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۳۲۹/۱-۳۴۳).

۶. اپوش (Apōš) در اوستا: - Apaoša به معنای از میان برنده آب است. او دیوی است که نمی گذارد آب های باران ساز به آسمان برسد (دستنویس م/و ۲۹، ۱۳۷۸: ۳۵۸؛ زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۳، ۱۲۴-۱۲۵؛ فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۵۶، ۶۰، ۶۴، ۹۵-۹۶، ۱۲۲).
۷. اهریمن اژی دهاک را برای نابود کردن جهان آفریده است (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۱۳۸/۱، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۹۱).

### منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۷). *تاریخ اساطیری ایران*. چ ۱۰. تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می پسندیدند؟». *پژوهش های زبان و ادبیات فارسی*. س ۴۵. ش ۴. صص ۵۹-۷۸.
- ----- (۱۳۹۰). *دفتر خسروان*. تهران: سخن.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۵). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. چ ۷. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ----- (۱۳۸۷). «اگر شاهنامه نمی بود...». *پاژ (جشن نامه جلال خالقی مطلق)*. س ۱. ش ۴. صص ۲۷-۳۲.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). *جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی*. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار.
- ----- (۱۳۹۴). «احتمالی در معنی مثل شاهنامه آخرش خوش است». *شاعر تاریخ (یادگارنامه محمدابراهیم باستانی پاریزی)*. تهران: علم.
- انوری، حسن (۱۳۸۴). *فرهنگ امثال سخن*. تهران: سخن.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۹۰). *شاهنامه آخرش خوش است*. چ ۷. تهران: علم.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۹). *پژوهشی در اساطیر ایران*. چ ۸. تهران: آگاه.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر فیاض. به کوشش محمدجعفر یاحقی. چ ۴. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- پرتوی آملی، مهدی (۱۳۶۹). *ریشه های تاریخی امثال و حکم*. چ ۲. تهران: سنایی.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۴). «مار گزیده». *وحید*. س ۲. ش ۱۲. صص ۲-۱۲.
- چمن آرا، بهروز (۱۳۹۴). «بررسی و تحلیل آخر شاهنامه با تأکید بر مبانی سنت شفاهی روایات حماسی ایرانی». *جستارهای ادبی*. س ۴۸. ش ۱۸۸. صص ۲-۱۴.

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶). *سخن‌های دیرینه*. چ ۲. تهران: افکار.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۵). *آیا فردوسی محمود غزنوی را هجو گفت*. تهران: پردیس دانش.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). *سقوط ساسانیان (فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان)*. ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و فرخنده امیرخانی حسینی‌لو. چ ۲. تهران: تاریخ ایران.
- *دستنویس م/و ۲۹* (۱۳۷۸). آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور. تهران: آگاه.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۹). *اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*. چ ۵. تهران: مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳). *امثال و حکم*. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
- *دینکرد چهارم* (۱۳۹۳). پژوهش مریم رضایی. زیر نظر سعید عریان. تهران: علمی.
- *دینکرد هفتم* (۱۳۸۹). به کوشش محمدتقی راشد‌محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دیویس، دیک (۱۳۹۶). *حماسه و نافرمانی*. ترجمه سهراب طاووسی. تهران: ققنوس.
- *روایت پهلوی* (۱۳۹۰). گزارش مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۹). *فردوسی*. چ ۵. تهران: طرح نو.
- زادسپرم (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسپرم*. به کوشش محمدتقی راشد‌محصل. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *زند بهمن یسن* (۱۳۸۵). به کوشش محمدتقی راشد‌محصل. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زهر، رابرت چارلز (۱۳۷۷). *تعالیم مغان (گفتاری چند در معتقدات زردشتیان)*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- سرامی، قدم‌علی (۱۳۹۰). «شاهنامه، آینه زندگی ایرانیان، از اسطوره‌های ایرانی تا روان‌شناسی جهانی». *رازهای شاهنامه*. تهران: پازینه (با همکاری بنیاد فردوسی).
- ----- (۱۳۹۲). *بر ستیغ‌های حماسه*. تهران: ترفند.

- شاپور شهبازی، علی‌رضا (۱۳۹۰). *زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی*. ترجمه‌هایده مشایخ. تهران: هرمس.
- شکورزاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۴). *دوازده‌هزار مثل فارسی و سی‌هزار معادل آن*. چ ۲. مشهد: به‌نشر.
- شهری، جعفر (۱۳۸۴). *قند و نمک*. چ ۶. تهران: معین.
- شیرانی، حافظ محمودخان (۱۳۶۹). *در شناخت فردوسی*. ترجمه‌شاهد چوهدری. تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. چ ۸. تهران: فردوس.
- ----- (۱۳۸۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. چ ۷. تهران: امیرکبیر.
- *طومار شاهنامه فردوسی* (۱۳۸۱). به کوشش مصطفی سعیدی و احمد هاشمی. تهران: خوش‌نگار.
- *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عبادیان، محمود (۱۳۸۷). «ادبیات: تأملی در شاهنامه فردوسی». *فصل‌نامه هنر*. ش ۷۷. صص ۷-۱۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق و همکاران. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرنیغ‌دادگی (۱۳۸۰). *بندش*. گزارش و پژوهش مهرداد بهار. چ ۲. تهران: توس.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۶۹). «حقوق در ایران». *ایران‌شناسی*. س ۲. ش ۷. صص ۶۱۹-۶۳۴.
- قریب، مهدی (۱۳۶۹). *بازخوانی شاهنامه*. تهران: توس.
- *کتاب سوم دینکرد* (۱۳۸۱). گزارش فریدون فضیلت. تهران: فرهنگ دهخدا.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰). *مازهای راز*. چ ۲. تهران: مرکز.
- ----- (۱۳۸۱). *زیبایی‌شناسی سخن پارسی ۱ (بیان)*. چ ۶. تهران: مرکز.
- گرکانی، شمس‌العلما (۱۳۷۷). *ابدع‌البدایع*. به کوشش حسین جعفری. تبریز: احرار.
- *متون پهلوی* (۱۳۷۱). جاماسب جی آسانا. ترجمه سعید عریان. تهران: کتابخانه ملی.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۶۹). *فردوسی و شاهنامه*. تهران: امیرکبیر.
- مزدپور، کنایون (۱۳۸۷). «نوروز و شاهنامه». *فرهنگ مردم*. س ۷. ش ۲۴-۲۵. صص ۵۱-۶۶.

چرا در فرهنگ عامه پایان شاهنامه خوش پنداشته می‌شود؟ \_\_\_\_\_ حمیدرضا اردستانی رستمی

- مفتاح، زبینه (۱۳۳۰). «ملیت و ادبیات». *آموزش و پرورش*. س ۲۵. ش ۱۰. صص ۳۲-۳۶.

- مینوی، مجتبی (۱۳۸۵). *فردوسی و شعر او*. تهران: معین.

- مینوی خرد (۱۳۷۹). ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.

- *نامه تنسر به گشنسب* (۱۳۸۹). تصحیح مجتبی مینوی. تهران: دنیای کتاب.

- هینلز، جان (۱۳۸۶). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چ ۱۲. تهران: چشمه.

- یغمایی، منتخب‌السادات (۱۳۶۸). *حماسه فتح‌نامه نایبی*. به کوشش علی دهباشی. تهران: اسپرک.

